KAYNAK: T. Yazıcı-A. N. Tokmak-M. Kanar, ***Eski İran Nesrinden Seçmeler***, **s. 3**

**حکایت از قابوسنامه**

شنیدم که به شهری مردی درزی بود، و بر دروازۀ شهر دکان داشت، و کوزه‌ای از میخی در آویخته بود، و هوس آنش بودی که هر جنازۀ که از شهر بیرون بردیندی، وی سنگی در آن کوزه افکندی، و هر ماه حساب آن سنگها بکردی که چند کسی را بردند و باز کوزه تهی کردی، و از میخ در آویختی و سنگ همی افکندی تا ماه دیگر.

تا روزگاری بر آمد، از قضا درزی بمرد. مردی به طلب درزی آمد، از مرگ درزی خبر نداشت و در دکانش بسته دید. همسایه را پرسید که درزی کجاست؟ همسایه گفت: درزی در کوزه افتاد.